

روزی مردی داخل چاله ای افتاد.  
یک دانشمند عمق چاله و رطوبت خاک آن را اندازه گرفت!  
یک روزنامه نگار در مورد دردهایش با او مصاحبه کرد!  
یک یوگیست به او گفت: این چاله و همچنین دردت فقط در ذهن تو هستند در واقعیت وجود ندارند!!!  
یک پزشک برای او دو قرص آسپرین پایین انداخت!  
یک پرستار کنار چاله ایستاد و با او گریه کرد!  
یک روانشناس او را تحریک کرد تا دلایلی را که پدر و مادرش او را آماده افتادن به داخل چاله کرده بودند، پیدا کند!  
یک تقویت کننده فکر او را نصیحت کرد که: خواستن توانستن است!  
یک فرد خوش بین به او گفت: ممکن بود یکی از پاهات رو بشکنی!  
سپس فرد بی سوادى گذشت و دست او را گرفت و او را از چاله بیرون آورد!...

**نکته!**

**هر کسی از ظن خود شد یار من!!**  
به دور از هر گونه اظهار نظر تخصصی، مشکل اصلی را ببینیم!